

## سیر تطور تساهل سیاسی در قانون اساسی افغانستان و نقش آن در تأمین حقوق شیعیان

محمدعلی میرعلی / استاد جامعه‌المصطفی‌العالمیه قم / alimir124@gmail.com

سیدیحیی موسوی / دانش‌پژوه دکتری جامعه‌المصطفی‌العالمیه قم / yahyamosavi58@yahoo.com

تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۱۱/۲۶ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۴۰۰/۰۴/۲۱

(DOI): 10.22034/shistu.2022.525176.1998

### چکیده

حقوق شیعیان افغانستان به مثابه بخش قابل‌توجهی از شهروندان این سرزمین که دارای ویژگی‌های هویتی و فرهنگی خاصی است، همواره در طول تاریخ نادیده گرفته شده و تنها در دوره اخیر پس از تدوین قانون اساسی جدید در سال ۱۳۸۲ شمسی روزنه‌ای فراروی این اقلیت قومی و مذهبی گشوده است. پرسش جستار حاضر آن است که تساهل سیاسی در قانون اساسی جدید افغانستان، در مقایسه با قوانین اساسی گذشته این کشور، به چه میزان گنجانده شده و چه نقشی در تأمین حقوق شیعیان ایفا کرده است؟ در پاسخ به این پرسش، فرضیه این نوشتار آن است که قانون اساسی جدید افغانستان دارای ظرفیت‌های نظری قابل‌توجهی در زمینه تساهل سیاسی است و با واکاوی در مواد گوناگون این قانون معلوم می‌شود که به لحاظ نظری ظرفیت کشف و استخراج حقوق اقلیت شیعیان نیز در آن وجود دارد. این نوشتار عهده‌دار تبیین و تحلیل وجه نظری تساهل سیاسی در قانون اساسی جدید و نقش آن در تأمین حقوق شیعیان است. اما با تأسف، اجرای این اصل در عمل با واقعیت موجود فاصله زیادی دارد.

کلیدواژه‌ها: تساهل سیاسی، شیعه، اقلیت مذهبی، حقوق شیعیان، قانون اساسی افغانستان.

## مقدمه

نقض حقوق اقلیت‌ها و بروز درگیری در جوامع دارای اقلیت را می‌توان یکی از عناصر پایدار در روابط میان گروه اکثریت و اقلیت در جهان دانست. نزدیک به یک میلیارد تن در سراسر جهان وابسته به گروه‌های اقلیت قومی، نژادی، مذهبی و زبانی هستند (اداره اطلاعات همگانی، ۱۳۸۸، ص ۲۴۴) که بیشترشان در محرومیت و نابرابری هستند. با اینکه افغانستان کشوری اسلامی است و در آموزه‌های قرآن بر اصل منع تبعیض و پاسداشت برابری و برادری و تقوا در میان پیروان اسلام، با قطع نظر از نژاد، رنگ، زبان و قومیت تأکید شده (حجرات: ۱۳)، شیعیان افغانستان نمونه‌ای آشکار از گروه‌هایی هستند که همواره حقوق آنها نقض شده است.

آیات قرآن، سیره پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و روش و منش زندگی امامان شیعه عَلَيْهِمُ السَّلَام از یک سو و تجربه تاریخی برخی از کشورهای اروپایی که مانند افغانستان، چندین دهه گرفتار درگیری‌ها و تنش‌های مذهبی و قومی بوده‌اند از دیگر سو نشان می‌دهد به‌کارگیری اصل «تساهل سیاسی و مذهبی» یکی از بهترین و کارآمدترین راه‌حل‌ها برای پایان دادن به منازعات و دستیابی اقلیت‌های مذهبی و قومی به حقوق واقعی است. تساهل سیاسی یکی از روش‌های بنیادین سامان سیاسی است که چگونگی تعامل حکومت با شهروندان و به‌ویژه اقلیت‌های مذهبی و قومی، نحوه مواجهه این دو طیف با یکدیگر و نیز ارتباط شهروندان با یکدیگر را مشخص می‌کند.

## بررسی مفاهیم نظری

یکی از لغزشگاه‌های مهم که فراروی هر پژوهشی قرار دارد، بحث «مفهوم‌شناسی» و توضیح اصطلاحات اساسی در یک پژوهش است. بنابراین، نخست به توضیح و تشریح برخی مفاهیم کلیدی در این جستار می‌پردازیم:

## الف. «اقلیت»<sup>۱</sup>

واژه «اقلیت» در علوم گوناگون مطرح است و تعاریف متفاوتی از آن ارائه شده؛ اما با این وجود در یک تعریف مشترک حقوقی، جامعه‌شناختی و فلسفه سیاسی می‌توان «اقلیت» را این‌گونه تعریف کرد:

گروهی از شهروندان یک کشور که در شرایط حاشیه‌ای و در وضعیت فرودستی سیاسی و اجتماعی قرار گرفته و در حاکمیت نقش تعیین‌کننده ندارند، دارای خصوصیات مذهبی، قومی و زبانی متفاوت از اکثریت افراد جامعه هستند و به خاطر این خصایص ویژه، موضوع یک تبعیض جمعی قرار می‌گیرند، و هدف آنها مشروعیت‌یابی قانونی و رسیدن به مساوات و برابری حقیقی و حقوقی با اکثریت مردم است. (ترنبری، ۱۳۷۹، ص ۱۱ / ژرژ، ۱۳۷۴، ص ۵ / خوبروی پاک، ۱۳۸۰، ص ۱۱۸، ۱۱۹ / دشتی و باطنی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۱)

بر اساس این تعریف، شیعیان افغانستان به لحاظ قومی، زبانی و مذهبی اقلیت به شمار می‌روند.

از منظر قرآن کریم «اقلیت» به گروهی گفته می‌شود که تحت ستم و استضعاف سیاسی قرار گرفته‌اند، باورها و گرایش‌های متافیزیکی مشترک دارند، و همواره برای رهایی از ستم مستکبران و برهم زدن مناسبات سلطه تلاش می‌کنند. (ر.ک. قصص: ۵)

در تعریف قرآن کریم و تعریف‌های اندیشمندان علوم انسانی یک وجه اشتراک و یک وجه افتراق وجود دارد: وجه اشتراک آن است که در هر دو تعریف مبارزه با سلطه و تبعیض هدف کانونی اقلیت‌ها قرار گرفته، و وجه افتراق آن است که از منظر قرآن وجه‌الجمع اقلیت‌ها گرایش‌های متافیزیکی و ایمان آنها به مبدأ واحد است که آنها را زیر

یک چتر گرد می‌آورد. ولی در تعریف علوم انسانی این وجه‌الجمع ضرورتاً ایمان و باورهای متافیزیکی نیست. به هر صورت، از منظر اسلامی می‌توان به تعریف علوم انسانی قید باورهای متافیزیکی را نیز افزود و ظاهراً امتناعی در آن وجود ندارد.

### ب. «اقلیت مذهبی»

اقلیت مذهبی را به شیوه‌ای کمی این‌گونه تعریف کرده‌اند:

گروهی از مردم یک کشور که شمار آنها اندک است و به علت داشتن وابستگی‌های مذهبی متفاوت، از اکثریت افراد جامعه متمایز می‌شوند و از نقش حقیقی و واقعی در مناسبات قدرت سیاسی محروم‌اند. (افتخاری، ۱۳۸۳، ص ۸۰)

بنابراین، اقلیت مذهبی باید سه ویژگی عمده داشته باشد تا از اکثریت باز شناخته شود: نخست به لحاظ کمی و شمار افراد از گروه اکثریتی که پیرو یک مذهب خاص هستند کمتر باشند.

دوم. وجه‌الجمع و کانون اجتماع آنها در کنار یکدیگر، باورها و گرایش‌های مذهبی آنها باشد.

سوم. با محرومیت سیاسی و تبعیض مواجه باشند.

### ج. «تساهل سیاسی»

برای نخستین بار بحث تساهل از درون باورهای مذهبی سر برآورد و باگذشت زمان به سپهر سیاست، اجتماع و اخلاق نیز تعمیم یافت. (لاک، ۱۳۷۷، ص ۷) در فرهنگ معین «تساهل» از نظر لغوی به معنای «آسان‌گیری بر یکدیگر، به نرمی رفتار کردن، چشم‌پوشی و رواداری» آمده است. (معین، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۷۸)

اما در اصطلاح، تساهل سیاسی دارای دو جنبه ایجابی و سلبی است:

ویژگی‌های ایجابی تساهل سیاسی عبارت است از اینکه در نظر حکومت باید همه شهروندان، اقوام، اقلیت‌های مذهبی و قومی، در چارچوب قانون موجود آن کشور مانند هم و باهم برابر باشند و به یک اندازه از حقوق و آزادی‌های سیاسی و مدنی برخوردار باشند. ویژگی‌های سلبی تساهل سیاسی به اصل عدم مداخله بازمی‌گردد؛ به این معنا که همه آشکال خشونت و سرکوب از سوی حکومت ناموجه دانسته می‌شود. بنابراین، حکومت هنگامی حکومتی متساهل خوانده می‌شود که با همه شهروندان از هر قوم و گروه و مذهب رفتاری متساهلانه داشته باشد و حتی «با طیف مخالف سیاسی همراه با رواداری برخورد کند، مانع فعالیت‌های سیاسی قانونی آن‌ها نشود، و دست به سرکوب مخالفان قانونی نزند.» (محمودی، ۱۳۷۲، ص ۱۷)

با توجه به ویژگی‌های سلبی و ایجابی، «تساهل سیاسی» را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: تمایل حکومت به خودداری از مداخله، فرمان دادن، منع کردن در وضعیتی که امکان هرگونه مداخله و امر و نهی وجود دارد، و گرایش به پی‌جویی منافع اقلیت‌ها، گروه‌های قانونی و افراد گوناگون.

### مراتب تساهل سیاسی

تساهل سیاسی دارای مراتب و سطوح گوناگونی است که می‌توان آن را در سه دسته جای داد:

#### ۱. تساهل تاکتیکی

این‌گونه از تساهل سیاسی که سطح نازل تساهل است، به‌مثابه یک تاکتیک موقتی و گذرا اجرا می‌شود و تساهل هنگامی ضرورت می‌یابد که آشکار شود پیامد عدم تساهل بسیار ناگوارتر از برآیند تساهل سیاسی است. در این مرحله حکومت ایدئولوژی و مرام سیاسی خود را بر عموم شهروندان، به‌ویژه اقلیت قومی - مذهبی و مخالفان سیاسی تحمیل نمی‌کند،

تا آنجا که به آنها آزادی ابراز عقیده و مرام سیاسی‌شان داده می‌شود. ولی درعین‌حال، حکومت تلاش می‌کند تا تسهیلاتی که مرام اقلیت‌های مذهبی و قومی را عملی می‌کند در اختیارشان قرار ندهد. افزون بر آن، حکومت به شکلی مستقیم و محسوس و یا غیرمستقیم و نامحسوس موانعی بر سر راه اجرای فعالیت‌های آرام و مدنی گروه‌های یادشده قرار می‌دهد.

## ۲. تساهل تجویزی

در این مرتبه که لایه‌ی میانی تساهل سیاسی است، حکومت نسبت به دستگاه‌های زیردست خود، تساهل با اقلیت‌های قومی - مذهبی و حتی مخالفان سیاسی را تجویز می‌کند و به آنها حق آزادی ابراز عقیده و مخالفت در چارچوب قانونی را می‌دهد. درعین‌حال، برخلاف تساهل راهبردی، امکانات عملی را از آنان سلب نمی‌کند و جلوی رشد و فعالیت‌های مدنی آنها را نمی‌گیرد.

## ۳. تساهل دستوری

در این مرتبه، که سطح عالی تساهل سیاسی است، برخلاف تساهل تجویزی، هم حکومت خود را ملزم به رواداری با اقلیت‌ها و اپوزیسیون سیاسی می‌داند و هم بر اساس روندی آمرانه به یکایک دستگاه‌های دولتی، کابینه، احزاب، گروه‌ها و دیگر نهادهای سیاسی رقیب یکدیگر دستور می‌دهد تا در سپهر سیاست و اجتماع با یکدیگر رفتاری متساهلانه داشته باشند. تساهل سیاسی دستوری در حقیقت یک تدبیر «نهادی» و «سازمانی» است که می‌تواند ضامن آزادی‌ها و حقوق مذهبی اقلیت‌ها باشد.

در مباحث پیش رو مشخص خواهیم نمود که تساهل سیاسی موجود در قانون اساسی جدید در کدام سطح از تساهل قرار دارد.

### سیاست عدم تساهل در قوانین اساسی گذشته

براساس برخی از آمارهای تقریبی، بیش از ۹۹ درصد جمعیت افغانستان مسلمان هستند که اکثریت آنها را پیروان مذهب حنفی تشکیل می‌دهند. جمعیت تقریبی پیروان مذهب حنفی قریب ۶۵ الی ۷۰ درصد کل جمعیت افغانستان برآورد شده است. (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ص ۳۵) مذاهب دیگر اهل سنت - مانند شافعی، حنبلی و مالکی - یا اساساً در افغانستان دارای پیرو نیستند و یا به شکل تقیه و مخفیانه زندگی می‌کنند و افراد یا گروه خاصی به پیروی از این مذاهب شهرت ندارد. (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ص ۳۵)

به لحاظ جمعیتی، شیعیان دوازده‌امامی / جعفری دومین مذهب افغانستان به شمار می‌روند. برخی از پژوهشگران جمعیت شیعیان جعفری را قریب ۳۰ درصد جمعیت افغانستان برآورد کرده‌اند (روآ، ۱۳۸۲، ص ۲۱) و براساس برخی آمارها جمعیت اسماعیلیه ۳ درصد تخمین زده شده است. (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ص ۳۶) با این وجود، اما در طول تاریخ، مذهب حنفی یگانه مذهب رسمی افغانستان بوده و مذهب جعفری هیچ‌گاه از سوی حاکمان به رسمیت شناخته نشده و شیعیان همواره در زیر ستم سیاست حذف و تبعیض قرار داشته‌اند.

شکاف مذهبی میان پیروان دو مذهب تسنن حنفی و تشیع جعفری، شکافی تاریخی، گسترده، عمیق و فعال بوده و همواره تأثیری شدید بر زندگی سیاسی، به‌ویژه در دو تکه شدن و شکاف و شقاق اجتماعی و عدم شکل‌گیری وحدت ملی جامعه داشته است. (سجادی، ۱۳۹۱، ص ۱۱۵)

نادیده گرفتن حقوق مذهبی شیعیان در قوانین اساسی گذشته و سهم ندادن به پیروان این مذهب در مقامات دولتی و اداری، یکی از مهم‌ترین عوامل به وجود آمدن چنین بحرانی در افغانستان است. حکومت‌های گذشته فقط حقوق ۷۰ درصد مردم (سنی) را به لحاظ مذهبی قبول داشتند و ۳۰ درصد جامعه (شیعه) را از حق طبیعی‌شان محروم ساخته بودند. (دولت‌آبادی، ۱۳۷۵، ص ۲۹)

شیعیان افغانستان، که از دیرباز، شهروندان درجه‌دو شناخته شده‌اند، هیچ‌گاه با حاکمیت سیاسی کشور، به علت حمایت مذهبی از اهل سنت و تحت فشار قرار دادن شیعیان، احساس همسویی نداشته‌اند. رفتار متعصبانه و تحقیرآمیز با شیعیان، همواره عامل تشدیدکننده شکاف مذهبی بوده و نقش مؤثر و مهمی در ویران کردن بنیان‌های انسجام عملی و یکپارچگی و وحدت اجتماعی از خود برجای گذاشته است. (سجادی، ۱۳۹۱، ص ۱۱۵)

در نخستین قانون اساسی ۱۳۰۱ شمسی (به عبارتی دومین قانون اساسی پس از تعدیل و بازنگری در سال ۱۳۰۳) که به فرمان امان‌الله تدوین گردید و «نظامنامه اساسی دولت علیّه افغانستان» نامیده شد، در ماده دوم، به مذهب حنفی، به‌عنوان مذهب رسمی کشور تصریح شد: «دین افغانستان دین مقدس اسلامی، و مذهب رسمی و عمومی آن مذهب منیف حنفی است...» (دانش، ۱۳۸۶، ص ۲)

با وجود این، نشانه‌های بسیاری از تساهل سیاسی و رواداری مذهبی را می‌توان در این قانون پی جست. ماده هشتم این قانون همه مردم افغانستان را بدون تفاوت، تبعیض و تمایزهای مذهبی، تبعه افغانستان می‌دانست. (همان، ص ۷) در ماده نهم به مسئله «آزادی‌های مذهبی و حقوقی» اشاره شده بود. (همان) ماده شانزدهم تصریح می‌کرد که همه اتباع در برابر شریعت و قوانین دولت مساوی هستند و از حقوق و وظایف یکسان برخوردارند. (همان، ص ۱۰) ماده بیست و دوم آشکارا نظام بردگی و به بیگاری گرفتن اتباع (شیعیان هزاره) را ملغای اعلام نمود: «مصادره و بیگار بالکل ممنوع است...» (همان، ص ۱۲) عالمان حنفی، اما نه این مواد قانون اساسی و نه بسیاری از مواد «نظامنامه جزای عمومی»، مانند منع تعدد زوجات و ممنوعیت ازدواج با دختران خردسال (کاتب هزاره، ۲۰۱۳، ص ۴۹) را برتافتند.

به هر روی، بخت با شیعیان یار نبود و اصلاحات امانی که «انگ و برچسب فرهنگ غربی را بر خود داشت و مستبدانه اعمال می‌شد» (مارسدن، ۱۳۷۹، ص ۱۲۱)، رهبری سنتی



و علمای ظاهرگرای حنفی را سخت برآشت و در نتیجه، اصلاحات را به افساد کشاندند. سرانجام امان‌الله بر اثر فشارهای پیوسته عالمان حنفی از ایده تساهل مذهبی و سیاسی دست کشید و آشکارا بطلان و پایان آزادی‌های مذهبی و عقیدتی را اعلام کرد. وی «لویه جرگه پغمان» را در جولای ۱۹۲۴ فراخواند تا از طریق تعدیل و بازنگری در برخی قوانین، از شدت مقاومت و مخالفت متعصبان بکاهد. در یکی از بندهای قوانین تعدیل‌شده که آشکارا اصل «تساهل مذهبی» و آزادی عقیده و مذهب را نفی می‌کند، آمده است:

آزادی عقیده و مذهب وجود ندارد و در آینده هم نباید و نخواهد وجود داشت. مفهوم آزادی که نظامنامه اساسیه قانون اساسی ذکر گردیده، صرف به امور فردی تعلق می‌گیرد، نه اینکه امور عقیدوی، مذهبی و سیاسی را دربر بگیرد. (سید رسول، ۱۴۰۵ق، ص ۲۰۲)

با این وجود، اما برخی از حلقه‌های متعصب مذهبی در مناطق جنوبی، از مخالفت و مقابله با حکومت مرکزی دست نکشیدند و اقدام به شورش و قیام مسلحانه کردند که نتیجه آن ۱۴ ماه جنگ، نزدیک به ۱۴ هزار کشته و ۳ کرور [۲۰ میلیون] روپیه خسارت به دولت افغانستان بود. (کاتب هزاره، ۲۰۱۳، ص ۵۱)

شایان ذکر است که ماده بیست و دوم قانون اساسی امان‌الله نیز هرگز به شکل واقعی اجرا نشد و گرچه در دوران سلطنت امان‌الله خریدوفروش مردان، زنان و فرزندان [شیعیان] هزاره ممنوع شد، اما عملاً شمار زیادی از شیعیان هزاره همچنان بار سنگین بیگاری و ستم بردگی را بر دوش می‌کشیدند. (پولادی، ۱۳۸۱، ص ۲۶۸)

سومین قانون اساسی که در سال ۱۳۱۰ شمسی و در دوران محمد نادر خان تدوین گردید و «اصول اساسی دولت علیه افغانستان» نام گرفت، در ماده دوم با افزایش یک قید، تصریح می‌کند که پادشاه افغانستان باید حنفی مذهب باشد: «دین افغانستان دین مقدس اسلام و مذهب رسمی و عمومی آن مذهب منیف حنفی است. پادشاه افغانستان باید دارای این مذهب باشد...» (همان، ص ۳۵) نادرشاه هزاره‌ها را، هم به خاطر تعصبات مذهبی و هم

علل نژادی زیر فشار قرار داد و افراد سرشناس شیعیان، مانند میرزا مهدی‌خان چنداولی قزلباش، قربانعلی‌خان هزاره، و محمد سرور جويا را به قتل رسانید و برخی را نیز زندانی ساخت. (غبار، ۱۳۵۹، ج ۲، ص ۱۳۷ و ۱۳۸) شیعیان هزاره که از ستمگری و خودکامگی نادرشاه به ستوه آمده بودند، دست به واکنش زدند و سرانجام، یکی از جوانان هزاره به نام عبدالخالق که هفده سال داشت و در دبیرستان (لیسه) نجات تحصیل می‌کرد، در ۱۶ آبان / عقرب ۱۳۱۲ شمسی / ۸ نوامبر ۱۹۳۲، نادرشاه را به ضرب گلوله از پای درآورد. ولی در نهایت خود نیز به همراه پانزده جوان دیگر به دست قبایل جنوبی که هواداران و هم تباران نادرشاه بودند، با وحشیانه‌ترین شکل به قتل رسیدند. (بینش و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۱۰۰)

در ماده دوم قانون اساسی چهارم که در سال ۱۳۴۳، در زمان ظاهرشاه تدوین شد، تصریح گردیده است: «... شعائر دینی از طرف دولت مطابق به احکام مذهب حنفی اجرا می‌گردد.» (دانش، ۱۳۸۶، ص ۷۰) ماده هشتم نیز قید «حنفی بودن» پادشاه را اضافه می‌کند: «پادشاه باید از تبعه افغانستان، مسلمان و پیرو مذهب حنفی باشد.» (همان، ص ۸۲) در این دوره محمد هاشم‌خان، صدراعظم و عموی ظاهرشاه، در دوره صدارتش، نه از روی اعتقاد و باورهای مذهبی، بلکه صرفاً به منظور تحمیل فشار روانی، آشکارا جلوی برگزاری مجالس مذهبی شیعیان را گرفت و همچون عبدالرحمان، شیعیان را وادار کرد تا دست از مذهب خود برداشته، به روش اهل سنت حنفی مناسک دینی و عبادات خود را انجام دهند. (بینش و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۱۰۲)

در قانون اساسی دوره محمد داود خان که در سال ۱۳۵۵ تدوین گردید، یکی از اهداف اساسی تشکیل حکومت جمهوری و قانون اساسی «احترام به آزادی و کرامت انسانی و از بین بردن هرگونه تعذیب و تبعیض» (دانش، ۱۳۸۶، ص ۱۶۴ و ۱۶۳) بیان گردید و در ظاهر قید «مذهب حنفی» که در قوانین اساسی پیشین وجود داشت، برداشته شد و در ماده بیست و دوم این قانون، تنها به دین اسلام به عنوان دین رسمی اکتفا شد. (دانش، ۱۳۸۶، ص ۱۶۸)

ولی ماده ۹۹ در شرایطی که قوانین اساسی و حکومتی نسبت به حل مسئله‌ای ساکت بودند، محاکم کشور را به پیروی از اصول کلی فقه حنفی ملزم نموده بود (دولت‌آبادی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۵ / دانش، ۱۳۸۶، ص ۲۰۸) که خود نشان‌دهنده نوعی تبعیض و نابرابری و رسمیت ندادن به مذهب جعفری است.

با این وصف، اما دوران زمامداری سردار داود خان، دوران احیای دوباره خودکامگی خونین عبدالرحمانی در پوشش نظام جمهوری بود. وی که همواره به سبک یک خودکامه روشن‌بین عمل می‌کرد (بریگو و روآ، ۱۳۶۷، ص ۴۹) از فروش زمین‌های علی‌آباد کابل به شیعیان جلوگیری نمود و دستور ممنوعیت تحصیل شیعیان هزاره در رشته‌های پزشکی، نظامی و حقوق را صادر کرد. (بینش و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۱۰۵) داود هیچ‌یک از خواسته‌ها و ادعاهای شیعیان مبنی بر آزادی‌های مذهبی و سیاسی را نپذیرفت (روآ، ۱۳۶۹، ص ۸۴) و صدها تن از شیعیان به اتهام واهی ارتباط با پاکستان و ایران دستگیر شدند و به بدترین شکل شکنجه گردیدند. (بینش و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۱۰۵)

### ظرفیت‌های نظری تساهل سیاسی در قانون اساسی جدید

به لحاظ سنتی، پس از تأسیس پادشاهی احمدشاه ابدالی / درآنی در ۱۷۴۷م / ۱۱۲۶ش، تا سقوط حکومت طالبان، سه منبع مشروعیت‌ساز در تاریخ افغانستان وجود داشته که عبارتند از: ۱. سلطنت؛ ۲. قومیت؛ ۳. مذهب (ایدئولوژی اسلامی). با کودتای ۲۶ سرطان (تیر) ۱۳۵۲ که توسط داودخان انجام شد، نخستین منبع و تکیه‌گاه مشروعیت سیاسی رژیم افغانستان، یعنی سلطنت فروریخت و با کودتای ۷ ثور (اردیبهشت) ۱۳۵۷ که با حمایت کمونیسم بین‌المللی و مشخصاً شوروی (سابق) انجام شد، سومین منبع مشروعیت سیاسی یعنی مذهب و ایدئولوژی اسلامی فروپاشید.

منبع سلطنت که به شکلی نمادین از طریق «لوی جرگه» مشروعیت سیاسی خود را بازمی‌یافت، فاقد جامعیت لازم بود؛ زیرا لوی جرگه اساساً یک پدیده منحصر و مرتبط با

اقوام پشتون بوده و در میان سایر اقوام افغانستان سابقه‌ای نداشته است. عنصر «قومیت» نیز بخش عظیمی از جامعه افغانستان را به حاشیه رانده و نوعی مشارکت‌زدایی و سرخوردگی و نارضایتی فراهم آورده است. (سجادی، ۱۳۸۱، ص ۹۲ و ۹۳) به گفته الیور روآ اساساً «دولت افغانستان در سده هجدهم با تبلور یک کنفدراسیون قبیله‌ای در یک رژیم سلطنتی موروثی تشکیل شد.» (روآ، ۱۳۶۹، ص ۲۹) تفسیر انحصاری از اسلام بر اساس فقه حنفی، مهم‌ترین منبع مشروعیت ساز (اسلام) را نیز در افغانستان با ناکارآمدی و عدم ظرفیت لازم برای جلب نظر و رضایت بخش بزرگی از شهروندان (شیعیان) روبه‌رو ساخته است. (سجادی، ۱۳۸۱، ص ۹۳)

در دوره جدید، اما منابع و معیارهای مشروعیت دگرگون شده است و آنچه به حکومت مشروعیت می‌بخشد میزان پایداری به قاعده تساهل در نظام سیاسی، رعایت اصل «عدم تبعیض» در قانون اساسی، قوانین اسلام (با تفسیر حنفی و جعفری)، انتخابی بودن حاکمان و میزان تعهد نظام سیاسی در برابر اراده مردم است.

اصولاً برای اینکه قانون اساسی یک کشور از حالت نوشته صرف خارج شود و تبدیل به یک نهاد و مرجع نهایی گردد، در فرایند تدوین آن توجه به سه عنصر بسیار ضروری به نظر می‌رسد: ۱. زمان؛ ۲. فراگیری قوانین؛ ۳. پایداری در برابر فشار متعصبان. توجه به این عناصر در تدوین مواد قانون اساسی، بی‌شک، آن قانون را از اقتدار لازم برخوردار ساخته، ضمانت اجرای آن را تقویت خواهد کرد. قانون‌گذاران با التفات به این عناصر سه‌گانه قانون اساسی جدید افغانستان را تدوین کرده‌اند. قانون اساسی براین اجماع بر سر این مسئله بود که جنگ‌ها و نزاع‌های قومی، مذهبی و جناحی هرگز پایان نخواهد یافت، مگر اینکه «خشونت‌خیزی» و عدم تساهل جای خود را به خشونت‌پرهیزی و تساهل دهد و مردم از همه اقوام و مذاهب، به شیوه‌ای کاملاً آرام ساختار نظام سیاسی جدیدی برای خود تعریف کنند. در مقدمه قانون اساسی آشکارا به این مسئله اشاره شده است:

«ما مردم افغانستان ... با درک بی‌عدالتی‌ها و نابسامانی‌های گذشته و مصایب بی‌شماری که بر کشور ما وارد آمده است ... به‌منظور ایجاد جامعه مدنی عاری از ظلم، استبداد، تبعیض و خشونت و مبتنی بر قانونمندی، عدالت اجتماعی، حفظ کرامت و حقوق انسانی و تأمین آزادی‌ها و حقوق اساسی مردم ... این قانون اساسی را ... تصویب کردیم.» (قانون اساسی افغانستان، ۱۳۸۲، ص ۲)

بنابراین، آنچه در کاهش تنش‌ها میان اقوام و گروه‌های مختلف و دستیابی نسبی تشیع به برخی حقوق سیاسی و مذهبی نقش کانونی داشت پرهیز از خشونت و تبعیض و پایبندی به اصل تساهل سیاسی و کاربست آن در مواد قانون اساسی بود. در قانون اساسی جدید تبعیض و نابرابری جای خود را به سیاست عدم تبعیض و برابری نسبی داده است. با وجود این، اما این نکته را نباید از یاد برد که تساهل موجود در قانون اساسی جدید، سطح میانی، یعنی تساهل تجویزی است، نه سطح عالی آن؛ یعنی تساهل دستوری.

### جایگاه حقوق شیعیان در قانون اساسی جدید

ایمان مذهبی، وزن جمعیتی، مختصات فرهنگی، خشونت‌پرهیزی، روحیه علمی و موضوعاتی از این دست در میان شیعیان افغانستان موجب شده است که در قانون اساسی جدید نسبت به حقوق شیعیان التفات خاصی صورت بگیرد. در اینجا برخی از حقوق سیاسی، مذهبی و فرهنگی شیعیان را که در قانون اساسی جدید بازتاب یافته است، بررسی خواهیم کرد:

### الف. حقوق سیاسی

شیعیان افغانستان تا سال ۱۳۴۲ شمسی / ۱۹۶۳ میلادی در انزوای کامل سیاسی قرار داشتند و راه دستیابی به مقامات نظامی و سیاسی به روی آنها بسته بود و عملاً زیر

چتر حمایت قانون قرار نداشتند. (روآ، ۱۳۶۹، ص ۸۲) به لحاظ تاریخی، تاکنون به معنای واقعی نظام مردم‌سالار در افغانستان شکل نگرفته است که بتوان آن را برآمده از اراده عموم مردم افغانستان دانست. با وجود این، اما در کنار عوامل بیرونی، مانند انقلاب اسلامی ایران و روند فزاینده دموکراسی‌سازی نیم‌بند در خاورمیانه که منجر به احیای مجدد جریان‌های شیعی در افغانستان و مشوق آنها برای ورود مؤثر در سپهر سیاست گردید، «معاهده بن» که محتوای آن در قانون اساسی جدید بازتاب یافته، تا حدی کاستی‌های نظام‌های گذشته را جبران نموده و به مقوله مردم‌سالاری، حاکمیت مردم و حقوق سیاسی اقلیت‌ها توجه ویژه‌ای نشان داده است. در ماده چهارم قانون اساسی جدید تصریح شده است که «حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به‌طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می‌کنند.» (قانون اساسی افغانستان، ماده ۴)

«حاکمیت ملی» به معنای پایان اقتدارگرایی و آغاز سیاست عدم تبعیض و توجه به اصل «تساهل سیاسی و مذهبی» است. «اصلاحات شاه امان‌الله در اوایل سده بیستم میلادی، سلطنت مشروطه محمد ظاهرشاه، جمهوری برآمده از کودتای سردار محمد داودخان، جمهوری دموکراتیک خلق و دولت اسلامی مجاهدین هیچ‌کدام به دولت‌های ملی تبدیل نشدند» (بینش و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۵۴۲) و شکاف میان حاکمیت و ملت، به‌ویژه شکاف میان حکومت و اقلیت شیعه همچنان باقی ماند. اما قانون‌گذاران جدید با تلاش و وسواسی شدید تلاش کردند تا دو مانع قومی و مذهبی را که در پیوستار تاریخی به‌مثابه بزرگ‌ترین ناقض حقوق شیعیان و گسترده‌ترین شکاف میان حاکمیت و اقلیت به شمار می‌آمد، از سر راه بردارند، گرچه در رفع موانع قومی، آن‌گونه که باید کامیاب نبودند.

ساختار نظام سیاسی کنونی حق مشارکت را تضمین نموده و قانون اساسی جدید زمینه مشارکت سیاسی را برای همگان تا اندازه‌ای فراهم ساخته است و نهادهای اجرایی باید

ضامن اجرای آن باشند. از این رو، به لحاظ قانونی هیچ‌گونه قید و شرط مذهبی و قومی برای تصدی مقام ریاست جمهوری، نمایندگی مجلس و وزارت و مانند آن وجود ندارد و شیعیان می‌توانند مانند اکثریت سنی، رئیس‌جمهور و یا نماینده خود را انتخاب کنند و یا خود نامزد بالاترین مقامات شوند؛ هم حق انتخاب کردن دارند و هم حق انتخاب شدن. (قانون اساسی افغانستان، ماده ۳۳) این در حالی است که در قوانین گذشته - چنان‌که پیش‌تر یادآور شدیم - بالاترین مقام حکومتی (پادشاه) باید حنفی مذهب می‌بود.

چون در نظام‌های مردم‌سالار و انتخابات دموکراتیک اکثریت عددی نقش اساسی دارد، تنها مانعی که به لحاظ قانونی شیعیان را از دستیابی به مقام ریاست جمهوری بازداشته اقلیت عددی خود آنهاست؛ زیرا براساس قانون اساسی جدید، شخصی پیروز انتخابات ریاست جمهوری خواهد بود که بیش از پنجاه درصد آراء را از آن خود کرده باشد (قانون اساسی افغانستان، ماده ۶۱) و کسب چنین رأیی برای نامزد شیعه بسیار دشوار است.

### ب. حقوق مذهبی و فرهنگی

در گذشته، شیعیان آداب و مناسک و مراسم مذهبی خود را غیر علنی و یا نیمه علنی و بسیار محدود انجام می‌دادند؛ زیرا هم به لحاظ عرفی و هم به لحاظ قانونی هیچ‌گونه حق آزادی مذهبی برای شیعیان وجود نداشت. برای نمونه، قانون اساسی ۱۳۴۳ شمسی در دوره ظاهرشاه، دولت را موظف می‌ساخت که مناسک آیینی و شعائر دینی را مطابق مذهب حنفی انجام دهند. (دانش، ۱۳۸۶، ص ۷۰) اساساً در گذشته شیعیان هرگز یک اقلیت مذهبی به شمار نمی‌آمدند. از این رو، انجام مناسک و شعائر مذهبی آنها مانند اقامه نماز با دستان باز، و عزاداری در ماه محرم ممنوع بود. (روا، ۱۳۶۹، ص ۸۲) حاکمان به پیروی از عالمان، تلویحاً این باور را به بدنه سنی جامعه تلقین می‌کردند که تشیع مذهبی غیرقانونی است. برای نمونه، عبدالرحمان خان بسیار تلاش کرد تا شیعیان هزاره را وادار به

راست‌کیشی مذهبی نماید و آنها را به‌اجبار سنی کند. در نتیجه این تلاش‌ها بسیاری از شیعیان هزاره کشور را ترک کردند، برخی از آنان مذهب سنی را پذیرفتند و گروهی دیگر نیز در حواشی جامعه افغانستان و به شکل پنهانی به درک خود از اسلام شیعی وفادار ماندند. (ماگنوس و نبی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۱) سرانجام عبدالرحمان خان دو تن از علمای حنفی به نام سید محمد ممتحن و سید محمود قندهاری را مأمور ساخت تا جزوه‌ای در اثبات کفر هزاره‌ها و رد و انکار همه شیعیان بنویسند. (ریاضی، ۱۳۷۲، ص ۲۵۳) حتی در بهترین وضعیت، اگر اراده‌ای برای ریشه‌کن ساختن مذهب تشیع از سوی حاکمان و عالمان سنی وجود نداشت، صرفاً در انزوا و به‌صورت محدود و شخصی باید با شیعیان رواداری و تساهل صورت می‌گرفت.

اما در قانون اساسی جدید، تلاش قانون‌گذار آن بوده است که از به رسمیت شناختن مذاهب خاص بپرهیزند. از همین رو، دولت خود را ملزم به پیروی و برگزاری آداب و مناسک مذهب خاص نمی‌داند. بنابراین، نه‌تنها شیعیان در برگزاری آیین‌ها، شعائر و مراسم مذهبی خود در چارچوب قانونی آزادند، بلکه بنابر ظرفیت بالای تساهل سیاسی و رواداری مذهبی که در نفس قانون اساسی و نیز میان رجال عالی‌رتبه حکومتی وجود دارد، مقامات ارگ ریاست جمهوری و کابینه و وزرای حنفی نیز در مجالس مذهبی شیعیان، مانند مراسم محرم و عاشورا شرکت می‌کنند.

افزون بر این، درباره مسائل فرهنگی و آموزشی و چندوچون تدوین متون درسی دانش‌آموزان نیز در قانون اساسی جدید تصریح شده است:

دولت نصاب واحد تعلیمی را بر مبنای احکام دین مقدس اسلام و فرهنگ ملی و مطابق با اصول علمی، طرح و تطبیق می‌کند و نصاب مضامین دینی مکاتب را بر مبنای مذاهب اسلامی موجود در افغانستان تدوین می‌نماید.  
(قانون اساسی افغانستان، ماده ۴۵)



### ج. حقوق قضایی (رسمیت یافتن قانون احوال شخصیه شیعیان)

قوانین احوال شخصیه و خانواده به اندازه قوانین مدنی و جزایی در تعیین مسیر امور جامعه، کیفیت زندگی فردی، تأمین حقوق اقلیت‌های مذهبی و امکان بازسازی نظم سیاسی جدید، نقش مهم و اساسی دارند. (مؤسسه رند، ۱۳۸۶، ص ۳۶۵) قوانین مدنی به دو بخش «احوال شخصیه» و «احوال عینیه» تقسیم می‌گردند. (قانون احوال شخصیه مصر، ۱۳۹۵، ص ۳ / مغنیه، ۱۳۷۹، ص ۲۲) به باور برخی از صاحب‌نظران امکان ارائه تعریفی روشن از اصطلاح «احوال شخصیه» وجود ندارد. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۹۳) اما برخی از پژوهشگران حقوق، این اصطلاح را چنین تعریف کرده‌اند:

احوال شخصیه به معنای ویژگی‌ها و خصوصیات است که وضعیت و هویت شخصی و حقوقی و تکالیف فردی یک شخص را در خانواده و اجتماع معین می‌کند. (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۴)

مسائل مربوط به احوال شخصیه را در سه بخش صورت‌بندی نموده‌اند: ۱. مسائلی که به اهلیت و ولایت بر مال تعلق دارد. ۲. موضوعاتی که متعلق به خانواده است. ۳. امور مربوط به وصایا و مواریث. (مغنیه، ۱۳۷۹، ص ۲۲)

در قانون اساسی افغانستان هیچ ماده‌ای که به صراحت مذهب جعفری را به رسمیت شناخته باشد، وجود ندارد؛ چنان‌که درباره مذاهب دیگر نیز چنین ماده‌ای وجود ندارد. این قانون با فاصله گرفتن از رویه‌های گذشته، در معرفی مذهب رسمی کشور وجه جامع همه مذاهب (اسلام) را به‌طور کلی پذیرفته و در جزئیات مربوط به فرقه‌های دینی وارد نشده است تا از جانب‌داری مذهب خاص پرهیزد. (بینش و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۵۵۴) بنابراین، تنها چیزی که در آن بیان شده رسمیت یافتن قانون احوال شخصیه شیعیان است.

جواز رعایت احوال شخصیه شیعیان بر مبنای فقه جعفری، در نظام حقوقی افغانستان پدیده‌ای نوپیداست که با تدوین قانون اساسی جدید در سال ۱۳۸۲ وارد ادبیات حقوقی

افغانستان شد (الماسی و شفایی، ۱۳۸۶، ص ۵۱) و موقعیت تشیع را به مثابه یک مذهب فعال و پویا در کنار مذهب حنفی تثبیت نمود. در قوانین اساسی گذشته و عرف حقوقی و قضایی افغانستان هیچ تفکیکی میان حقوق مدنی - که مبنای آن فقه حنفی بود - و احوال شخصیه شیعیان وجود نداشت. از این رو، در صورت ساکت بودن این قوانین، رأی محاکم حنفی فصل الخطاب بود و شیعیان نیز باید بر فیصله مذهب حنفی، هر چند خلاف باورها و رسوم مذهبی‌شان بود، گردن می‌نهادند و در محاکم سنی برخلاف اعتقاداتشان مورد قضاوت قرار می‌گرفتند. عبدالرحمان خان برای از بین بردن فقه جعفری، مردم هزاره‌جات و شیعیان را مجبور می‌ساخت تا دعاوی حقوقی و مرافعات خویش را بر اساس فقه حنفی حل و فصل کنند و بر همین اساس، حتی برای شهرهای شیعه‌نشین قضاات سنی می‌گمارد و همچنین روحانیان اهل سنت را برای تعلیم و ترویج مذهب حاکم (حنفی) به مناطق شیعه‌نشین اعزام می‌کرد. (سجادی، ۱۳۹۱، ص ۱۱۸)

تصویب و تدوین قانون احوال شخصیه شیعیان بر مبنای فقه جعفری، ترجمه عینی و انضمامی تساهل سیاسی در نظام حقوقی جدید افغانستان است که آشکارا آن را از کهن‌الگوهای حقوقی انحصارگرا متمایز می‌سازد. بنابراین، امروزه آنچه برای نظام سیاسی اهمیت کانونی دارد وفاداری سیاسی است، نه راست‌کیشی مذهبی بر مبنای مذهب حنفی.

کاربست اصطلاح احوال شخصیه در قانون اساسی به این شکل آمده است:

محاکم برای اهل تشیع، در قضایای مربوط به احوال شخصیه، احکام مذهب تشیع را مطابق به احکام قانون تطبیق می‌نمایند. در سایر دعاوی نیز اگر در این قانون اساسی و قوانین دیگر حکمی موجود نباشد، محاکم قضیه را مطابق به احکام این مذهب حل و فصل می‌نمایند. (قانون اساسی افغانستان، ماده

قانون «احوال شخصیه» افغانستان «به تاسی از حکم ماده ۱۳۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، به منظور اجرای احکام احوال شخصیه مذهب تشیع در محاکم افغانستان وضع شده است.» (قانون احوال شخصیه، ۱۳۸۵، ماده ۱) بر اساس این قانون، فقه جعفری مبنای حکم و داوری نهایی قرار می‌گیرد:

مبنای احکام این قانون شریعت اسلام مطابق فقه امام جعفر صادق علیه السلام است. با وجود حکم این قانون، قاضی نمی‌تواند به اجتهاد خود عمل نماید، ولی تفسیر قضایی از سوی قاضی معتبر است. (همان، ماده ۲)

در نگاه اول، ممکن است تفکیک احوال شخصیه شیعیان از قانون مدنی افغانستان و استقلال قضایی آنها از اهل سنت، امری نامتعارف به نظر آید؛ زیرا مطابق قواعد حقوق موضوعه، اصل و قاعده آن است که قانون واحد بر احوال شخصیه اتباع یک کشور حکومت کند. از این رو، دوگانگی قانون احوال شخصیه امری استثناست و باید توجیه منطقی داشته باشد. می‌توان گفت که چنین تفکیکی در چارچوب اصل تساهل سیاسی حکومت با پیروان مذاهب اقلیت - که دارای احکام مذهبی خاص خود هستند - قابل تبیین است. این نوع از تساهل و رواداری، هم مبتنی بر آموزه‌های اسلامی است (الماسی و شفایی، ۱۳۸۶، ص ۵۲) و هم بر اساس اصول عدالت حقوقی، سیاسی و اجتماعی. قانون اساسی تنها زمانی عادلانه است که هم در فرایند تدوین آن به عدالت و برابری توجه شده و هم برآیند آن عادلانه باشد. به تعبیر جان رالز، نیت قانون‌گذاران از تدوین آن تضمین نتایج عادلانه باشد. (رالز، ۱۳۹۳، ص ۲۲۱)

### جمع‌بندی و نتیجه

شیعیان در طول تاریخ افغانستان، به لحاظ قومی و مذهبی در حاشیه قرار داشته و از همه امتیازات سیاسی - اجتماعی (بجز مناسبات ارباب و برده) محروم و از سپهر سیاست، اجتماع و قانون افغانستان غایب بوده‌اند. اما قانون اساسی جدید به لحاظ نظری، این حاشیه‌نشینی همیشگی را به متن رویدادها بازگردانده و از پیرامون به مرکز انتقال داده است تا بر سنت انحصارگرایی خط بطلان بکشد. از این رو، برای نخستین بار در تاریخ سیاسی و اجتماعی افغانستان، شاهد مناسبات خوب میان حکومت و گروه‌های شیعی هستیم.

به نظر می‌رسد مناسبات سیاسی و اجتماعی در دوره جدید دگرگون شده و نظام سیاسی در مقایسه با گذشته عمدتاً خواهان وفاداری سیاسی اقلیت‌های قومی مذهبی است تا راست‌کیشی مذهبی. اما به مثابه یک قاعده عام، می‌توان گفت که این وفاداری سیاسی باید دوسویه باشد؛ زیرا ثبات و امنیت کشور با حفظ حقوق اقلیت‌ها بهتر تأمین می‌گردد. اگر دولت به رعایت حقوق اقلیت‌ها وفادار باشد در عوض می‌تواند امیدوار باشد که گروه‌های اقلیت نیز وفاداری خود را به دولت نشان دهند و تمامیت ارضی کشور حفظ گردد؛ زیرا ثبات و رفاه عمومی کشور به نفع اقلیت‌ها نیز خواهد بود. اما در مقابل، با تداوم نقض حقوق اقلیت‌ها، حکومت همچنان با بحران مشروعیت و مقبولیت مواجه خواهد بود.

گرچه در قانون اساسی جدید اصل «تساهل سیاسی» از سطح نازل (تساهل راهبردی) گذر کرده و خود را به سطح میانی (تساهل تجویزی) رسانیده، اما تا رسیدن به سطح عالی (تساهل دستوری) راه دراز و دشواری در پیش است؛ زیرا همچنان در برخی موارد شاهد اعمال سیاست تبعیض در برابر شیعیان هستیم. برای نمونه امروزه بسیاری از جوانان شیعه برای استخدام نیروی انسانی در ادارات دولتی افغانستان با مشکل تبعیض مواجه می‌شوند. بنابراین، قوای سه‌گانه نباید صرفاً به صدور برخی توصیه‌نامه‌ها بسنده کنند، بلکه باید به

وظایف قانونی و اجرایی خود در خصوص رعایت حقوق شیعیان عمل نمایند. یکی از راهکارهای پیشنهادی برای حل و رفع سیاست تبعیض و نزدیک شدن به سطح عالی تساهل آن است که حکومت کمیسیونی جداگانه تشکیل دهد تا هم از سیاست اعمال تبعیض پیشگیری کند و هم موارد نقض حقوق اقلیت‌ها، به‌ویژه شیعیان را شناسایی نماید و پس از بررسی، برای رفع آن اقدام نماید.

## منابع

### قرآن کریم

۱. اداره اطلاعات همگانی (۱۳۸۸)، سازمان ملل متحد در دنیای امروز، تهران، آبارون.
۲. افتخاری، اصغر (۱۳۸۳)، اقلیت‌گرایی دینی: طراحی یک چارچوب تحلیلی، تهران، تمدن ایرانی.
۳. بریگو، آندره و الیویه روآ (۱۳۶۷)، جنگ افغانستان؛ دخالت شوروی و نهضت مقاومت، چ دوم، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۴. بینش، محمد وحید و فاروق انصاری و محمد حسین خلوصی (۱۳۹۰)، شیعیان افغانستان؛ روابط، جایگاه و جریان‌ها و احزاب، تهران، اندیشه‌سازان نور.
۵. پولادی، حسن (۱۳۸۱)، تاریخ هزاره‌ها (اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی)، ترجمه عالمی کرمانی، تهران، محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی.
۶. ترنبری، پاتریک (۱۳۷۹)، حقوق بین‌الملل و حقوق اقلیت‌ها، ترجمه و تلخیص آریتا شمشادی، و علی اکبر آقایی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۷. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۸)، ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش.
۸. خوبروی پاک، محمد رضا (۱۳۸۰) اقلیت‌ها، تهران، شیرازه.
۹. دانش، سرور (۱۳۸۶)، متن قوانین اساسی افغانستان از ۱۳۸۲-۱۳۰۱، کابل، وزارت عدلیه.
۱۰. دشتی، تقی و ابراهیم باطنی (۱۳۸۹)، «مفهوم‌شناسی اقلیت»، فصلنامه حقوق اسلامی، ش ۲۵.
۱۱. دولت آبادی، بصیراحمد (۱۳۷۵)، طرحی جهت صلح و تفاهم ملی در افغانستان، قم، صحافی احسانی.
۱۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴)، «مبارزات سیاسی شیعیان در افغانستان»، فصلنامه شیعه‌شناسی، ش ۱۱.
۱۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷)، شناسنامه افغانستان، ویراست ۳، تهران، عرفان.
۱۴. رالز، جان (۱۳۹۳)، نظریه‌ای در باب عدالت، ترجمه مرتضی نوری، تهران، نشر مرکز.
۱۵. روآ، الیویه (۱۳۶۹)، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، مشهد، آستان قدس رضوی.

۱۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲)، افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی، تهران، محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی.
۱۷. ریاضی، محمدیوسف (۱۳۷۲)، عین الوقایع، قم، اسماعیلیان.
۱۸. ژرژ، پی‌یر (۱۳۷۴)، ژئوپولیتیک اقلیت‌ها، ترجمه سیروس سهامی، مشهد، واقفی.
۱۹. سجادی، سید عبدالقیوم (۱۳۸۱)، «مبانی مشروعیت در حکومت آینده افغانستان»، مجموعه مقالات افغانستان و نظام سیاسی آینده، به کوشش عبدالمجید ناصری داودی، قم، زلال کوثر.
۲۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱)، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، چ دوم، کابل، مؤسسه تحصیلات عالی خاتم النبیین.
۲۱. سید رسول (۱۴۰۵ق)، نگاهی به عهد سلطنت امانی، بی‌جا، کمیته فرهنگی اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان.
۲۲. غبار، میرغلام محمد (۱۳۵۹)، افغانستان در مسیر تاریخ، قم، پیام مهاجر.
۲۳. فرهنگ، سید محمدحسین (۱۳۸۱)، «تقسیمات کشوری و عدالت اجتماعی در افغانستان»، مجموعه مقالات افغانستان و نظام سیاسی آینده، به کوشش عبدالمجید ناصری داودی، قم، زلال کوثر.
۲۴. قانون احوال شخصیه مصر (۱۳۹۵)، ترجمه علی شریفی و خدیجه آلبوغیش، تهران، گنج دانش.
۲۵. کاتب هزاره، ملا فیض محمد (۱۳۹۱)، سراج التواریخ، تهران، عرفان.
۲۶. \_\_\_\_\_ (۲۰۱۳)، تذکر الانقلاب، کلن (آلمان)، کاوه.
۲۷. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۳)، عقود معین، تهران، کتابخانه دانش.
۲۸. لاک، جان (۱۳۷۷)، نامه‌ای در باب تساهل، ترجمه شیرزاد گلشاهی کریم، تهران، نشر نی.
۲۹. مارسدن، پیتر (۱۳۷۹)، طالبان: جنگ، مذهب و نظام جدید در افغانستان، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، نشر مرکز.
۳۰. الماسی، نجاد علی و عبدالله شفایی (۱۳۸۶)، «مبانی احوال شخصیه شیعیان افغانستان (ماده ۱۳۱ قانون اساسی)، فصلنامه شیعه‌شناسی، ش ۱۹.
۳۱. ماگنوس، رالف اچ و اِدِن نبی (۱۳۸۰)، افغانستان، روحانی، مارکس، مجاهد، ترجمه قاسم ملکی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۳۲. محمودی، سید علی (۱۳۷۲)، «تساهل منفی و تساهل مثبت در قلمرو فلسفه سیاسی معاصر»، کیهان فرهنگی، ش ۹۷.

۳۳. مغنیه، محمدجواد (۱۳۷۹)، احوال شخصیه، ترجمه مصطفی جباری و حمید مسجدرائی، تهران، ققنوس.

۳۴. مؤسسه رند (۱۳۸۶)، «اسلام و دموکراسی در قانون اساسی جدید افغانستان»، ترجمه فهیمه قربانی، نشریه حقوق اساسی، ش ۸.